



اسطوره شناسی و هنر هند

امیرحسین ذکری



بنگشهر

۱۳۹۶

سرشناسه : ذکرگو، امیرحسین ۱۳۳۶-
 عنوان و نام پدیدآور: اسطوره شناسی و هنر هند / امیرحسین ذکرگو.
 مشخصات نشر : تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۵۰۴ص: مصور (رنگی).
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۲-۱۷۴-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیا.
 یادداشت : واژه نامه.
 موضوع : هنر و اسطوره شناسی
 موضوع : اساطیر هندی
 موضوع : هنر - هند
 شناسه افزوده : فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
 رده بندی کتبی : ۱۳۹۴ الف ۵۸/ذ N ۷۷۶۰
 رده بندی دیوید : ۷۰۴/۹۴۸۹۲۱۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۸۷۷۲۹



بنیاد فرهنگ

مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»

اسطوره شناسی و هنر هند

امیرحسین ذکرگو

صفحه آرا: میثم رادمهر

طراح جلد: رضا محبوبی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: فرایندگویا

چاپخانه: شرکت چاپ و نشر شادرنگ

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۲-۱۷۴-۲

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

مؤسسه : تهران، انتهای خیابان فلسطین جنوبی، خیابان لقمان ادهم، بن بست بوذرجمهر، شماره ۲۴،

مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن». تلفن: ۴-۶۶۴۹۸۶۹۲. دورنگار: ۶۶۹۵۱۶۶۲

صندوق پستی: ۱۳۷۷-۱۳۱۴۵ پست الکترونیک: Info@matnpublishers.ir

فروشگاه مرکزی: خیابان ولی عصر، نرسیده به چهارراه طالقانی، شماره ۱۵۵۰، ساختمان مرکزی

فرهنگستان هنر. تلفن: ۶۶۴۹۰۹۹۰

نشانی اینترنتی: www.matnpublishers.ir

فهرست مطالب

۱۳۰.....	باید وقتش می‌رسید.....
۱۴.....	جبر یا اختیار.....
۱۶.....	گرایش بی‌«خود» و آغاز دوران جدید.....
۱۷.....	ده سال در هند.....
۱۹.....	معبد کجاست.....
۲۰.....	مسجد کدام است؟.....
۲۱.....	به دنبال خدا.....
۲۴.....	اسرار اساطیر هند.....
۲۵.....	پانزده سال گذشت.....
۲۵.....	شکرگزاری.....
در باره کتاب.....	
۲۷.....	شیوه نگارش.....
۲۸.....	پژوهش تصویری.....
۲۹.....	واژه‌نامه تخصصی.....
۲۹.....	آوانگاری.....
۳۳.....	ایزدان هند در عهد ودایی.....

کتاب اول: ایزدان آسمانی (حیطه فرمانروایی)

۳۷.....	ایزدان گروهی.....
۳۹.....	آدیتیا‌های اصلی.....
۳۹.....	میترا.....
۴۴.....	وارونا.....

۴۶	اشتراکات و اختلافات اساطیری ایران و هند
۴۸	شمایل‌های وارونا
۵۰	آریامن و داکشا
۵۲	بهاگا و امشا
۵۴	آدیتیا‌های فرعی
۵۴	تواشتی و ساویتری
۵۶	ساویتری
۵۷	پوشان و ساکا
۵۷	ویواسوات و ویشنو
۵۹	خدایان فردی آسمانی
۵۹	دیانوس
۶۰	سوریا
۶۲	صفات ظاهری سوریا
۶۶	نام‌های خورشید
۶۷	منتسبان سوریا
۶۷	اشوین‌ها
۷۰	اوشاس
۷۰	ویشنو (ایزد نگاهدارنده)
۷۱	ظهور ویشنو، ایزد برتر
۷۴	ستوه، رجز و طمس
۷۶	صفات ویشنو
۷۸	ششا، بستر ویشنو
۸۰	گارودا، مرکب ویشنو
۸۲	همسرویشنو
۸۴	شمایل‌های ویشنو
۸۶	۱. صدف
۸۹	۲. چرخ یا دیسک
۸۹	۳. کمان، تیرو ترکش

۹۰.....	۴. گل نیلوفر.....
۹۱.....	۵. گرز.....
۹۳.....	۶. حلقه موی عشق.....
۹۴.....	۷. گردنبند.....
۹۴.....	۸. گوشواره، بازوبند و تاج.....
۹۵.....	۹. حریر زرد و ریسمان مقدس.....
۹۶.....	۱۰. بادبزن، بیرق و چتر آفتابی.....
۹۶.....	۱۱. شمشیر و غلاف.....
۹۷.....	۱۲. اراپه.....
۹۷.....	۱۳. اوتارهای ویشنو.....
۹۹.....	۱۴. بیست و چهار شمایل ویشنو.....
۱۰۰.....	۱۵. اوتارهای ده گانه.....
۱۰۵.....	۱. ماتسیا، تجلی اول ریشنو.....
۱۰۹.....	۲. کورما، تجلی دوم ویشنو.....
۱۱۲.....	۳. وراها، تجلی سوم ویشنو.....
۱۱۵.....	۴. ناراسیما، تجلی چهارم ویشنو.....
۱۱۸.....	۵. واما، تجلی پنجم ویشنو.....
۱۲۱.....	۶. پاراشوراما، تجلی ششم ویشنو.....
۱۲۶.....	۷. رام، تجلی هفتم ویشنو.....
۱۴۳.....	۸. کریشنا، تجلی هشتم ویشنو.....
۱۴۵.....	کریشنا (باقی زمینی و فانی آسمانی).....
۱۴۵.....	شکایت ایزدبانوی زمین.....
۱۴۸.....	تولد کریشنا.....
۱۵۱.....	کودکی و نوجوانی.....
۱۵۶.....	شاه کامسا قصد جان کریشنا می‌کند.....
۱۵۸.....	موج دشمنی خدایان با کریشنا.....
۱۵۹.....	کارزار کریشنا با شاه مارها.....
۱۶۵.....	خشم ایندرا بر اهالی براج.....

۱۷۱.....	محاكمه رادا و فراموشی كریشنا
۱۷۶.....	مرگ رادا در اسارت كامسا
۱۸۱.....	تكاپوی خدایان برای نجات براج
۱۸۲.....	اسرار زمین و زمان
۱۸۸.....	كریشنا در جست‌وجوی هویت
۱۹۱.....	كریشنا مجروح می‌شود
۱۹۶.....	سه اقلیم و زوخ
۱۹۹.....	عشق در اقلیم برگ
۲۰۴.....	شفای كریشنا و آغاز نبرد بزرگ
۲۱۱.....	رادا كریشنا
۲۱۶.....	مسابقه سرنوشت
۲۱۸.....	عاقبت شاه كامسا
۲۲۰.....	كریشنا پادشاه ماتورا
۲۲۲.....	سرنوشت رادا
۲۳۰.....	عاقبت كریشنا
۲۳۲.....	۹. بودا، تجلی نهم ویشنو
۲۳۴.....	زندگی بودا
۲۴۰.....	نیروانا
۲۴۳.....	تعالیم بودا
۲۴۷.....	بودیزم عصیانی علیه آیین برهمنی
۲۵۰.....	بحران بودیزم در هند و حل آن
۲۵۱.....	۱۰. كالکی، اوتار غایب آخرالزمان

کتاب دوم: ایزدان برزخی (فضای میانه)

۲۵۵.....	ایندرا
۲۵۸.....	تولد ایندرا
۲۵۸.....	حماسه جنگ ایندرا و وریترا
۲۵۹.....	ایندرا و اساطیر ایران باستان

۲۶۱.....	قتل دادیانک به دست ایندرا
۲۶۲.....	نقش دادیانک در قتل وریترا
۲۶۳.....	ماجرای برهمن‌کشی ایندرا
۲۶۶.....	خلق وریترا برای انتقام از ایندرا
۲۶۹.....	پس از قتل وریترا
۲۷۱.....	نبرد ایندرا و وریترا به روایت مهابهاراتا
۲۷۴.....	جان کلام
۲۷۶.....	نزول منجبه اندرا در رامایانا
۲۷۷.....	ایندرا و مجموعه‌های دیگر
۲۸۰.....	ویژگی‌های ظاهری ایندرا (شماایل‌های او)
۲۸۲.....	رودرا
۲۸۴.....	رودرا ایزد پیش‌آرایی
۲۸۸.....	نام‌های رودرا
۲۸۹.....	منتسبان رودرا
۲۸۹.....	پریشنی
۲۸۹.....	رودرانی
۲۹۳.....	ماروت‌ها
۲۹۳.....	ظاهر رودرا
۲۹۳.....	وایو-واتا
۲۹۵.....	نام‌های وایو
۲۹۵.....	آپاه
۲۹۶.....	آپام‌نپات
۲۹۷.....	تریتا‌آپتیا
۲۹۸.....	ماتاریشوان
۲۹۸.....	اه‌ی بودهنیا
۲۹۸.....	آجا‌اکاپاد
کتاب سوم: ایزدان زمینی	
۲۹۹.....	آگنی

۳۰۰	آگنی، ایزد سه جهان
۳۰۲	دهان خدایان
۳۰۴	آتش و قربانی در جهان بینی ودایی
۳۰۶	آتش و طبقات اجتماعی
۳۰۷	آتش و مراسم ساتی
۳۰۸	آتش و قربانی
۳۱۰	نیت و آتش قربانی
۳۱۱	قربانی انسان و قربانی خدایان
۳۱۲	آتش و مناسک قربانی
۳۱۷	هدایا و پیشکش‌ها
۳۱۹	آداب پیشکشی غذای خدایان
۳۲۰	افسانه‌های آگنی
۳۲۰	آگنی از خدیان می‌گریزد و در آب‌ها پنهان می‌شود
۳۲۱	آگنی در آب‌ها پراکنده می‌گردد
۳۲۲	آگنی ماهی را لعن می‌کند
۳۲۴	خروج آگنی از آب‌ها به روایت مهابهاراتا
۳۲۶	بریهاسپتی
۳۲۷	اصل و نسب
۳۲۷	بریهاسپتی، ایزد نیایش
۳۲۸	بریهاسپتی ایزد سیاره مشتری / برجیس
۳۲۸	رنگ، سنگ، فلز و جهت
۳۲۸	ویژگی‌های ظاهری
۳۳۰	فریفته شدن تارا (همسر بریهاسپتی) توسط سوما
۳۳۰	بریهاسپتی، کاهن خانه ایندرا
۳۳۱	بازگشتن ایندرای پیروزمند به شهر خدایان
۳۳۲	آزرده شدن ویشواکارما و شکایت بردن او نزد برهما
۳۳۲	آمدن پسر برهما به بارگاه ایندرا
۳۳۵	رژه مورچگان و حیرت ایندرا

۳۳۷	ورود مهمانی دیگر و حکمتی دیگر
۳۳۹	پادشاه خدایان عزلت می‌گزیند
۳۴۱	سوما
۳۴۱	گیاه سوما
۳۴۳	شیره یا عصاره سوما
۳۴۴	طرز تهیه شیره سوما
۳۴۴	آداب تهیه گیاه سوما
۳۴۹	پریتهوی
۳۵۰	متناسب پریتهوی
۳۵۰	نام‌ها و صفات پریتهوی
۳۵۱	بهومی
۳۵۱	سرسوتی
۳۵۲	سرسوتی اله رود
۳۵۲	سیر تحول جایگاه سرسوتی در علم الاساطیر هند
۳۵۳	متناسبان سرسوتی
۳۵۳	سرسوتی در شمایل‌ها
۳۵۴	رنگ
۳۵۴	پوشش
۳۵۵	دست‌ها و بازوان
۳۵۵	آلات و ابزار
۳۵۵	مرکب سرسوتی
۳۵۷	واژه‌نامه
۳۹۱	منابع و مآخذ
۳۹۳	کتاب‌شناسی
۴۵۵	نماینه
۴۷۱	لوح‌های رنگی



باید وقتش می‌رسید

انا خلقناکم من ذکر و انثی و
جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا

ربع قرن چون پلک برهم زدیم، پری شاد، عمری است، اما به روزی می‌ماند! و شاید در واقع روزی بیش نبوده، که برکتش گسار دکی سال‌ها و دهه‌ها را داشته! و اصلاً چه بسا برکاتش روزافزون شود و تا یکصد سال، یا صدها سال بازافشانی کند. کسی چه می‌داند؟! نوح نبی نهصد و پنجاه سال عمر کرد و ابو تامد غزال پنجاه و دو سال: یکی پیامبر بود، اولین پیامبر اولوالعزم با مصائب بی‌شمار و عمری محیرالعقول را چو مرارت‌ها کشید تا آن کشتی عظیم را که شرحش در کتب مقدسه آمده بسازد؛ که جهان را که در آن رفت در دل آب‌های خروشان اولیه پنهان گردد و در ساحت خفا رهسپار نیستی شود — نجات دهد و عصاره‌ای از حیات را به ساحل تجلی آورد. هستی به تلاش جانکاه آن پیامبر عظیم‌الشان نسبت یافت. لی کلام هدایتش حتی در حریم اهل‌بیتش نفوذ تمام و کمال نداشت که:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

و آن دیگری (غزالی) که حیاتش کوتاه‌تر از عمر متعارف انسان‌های هم‌عصرش بود، کلام و نوشتارش همه‌گیر شد و شهرت تعلیماتش عالمگیر!

حضرت نوح پیامبر اولوالعزم بود، یکی از پنج پیامبر صاحب کتاب؛ اما اثری از کتاب او باقی‌نمانده است. در عوض کتابخانه‌های جهان موج می‌زند از آثار غزالی — به فارسی، عربی، و ترجمه‌های متعدد به چندین زبان!

چه حکمتی در این داستان است؟!

آیا می‌توان به صرف استناد به «یافته‌ها» یا «مانده‌ها» به برتری و ترجیح یکی نسبت به دیگری رأی داد؟ شاید ظاهر ماجرا چنین باشد؛ و اگر چنین باشد چرا غزالی با بیش از هفتاد کتاب و رساله مقام پیامبری اولوالعزم ندارد؟! و چرا از نوح که اولین پیامبر اولوالعزم است جز داستان یک کشتی عظیم — که بیشتر به افسانه می‌ماند تا واقعیت — باقی نمانده است؟!

پرواضح است که حجم و ژرفای نادانسته‌های ما بارها بیش از دانسته‌هایمان است. پس اگر بر اساس یافته‌های ناقص خود حکم کنیم بر جهل خود گواهی داده‌ایم. شاید پاسخ این معما و ابیاری از معماهای دیگر تاریخ دین در عنصر «زمان» باشد که «کل یوم هو فی شأن» هر روز با هر زمانی را شأن و اقتضایی است. «عمل صالح» به اقتضای «زمان» مفهوم می‌یابد به سبب پیگیری نوح و غزالی هریک به عمل صالح زمان خود پرداخته‌اند. اگر غزالی به جای نوشتن رسالات به ساختن کشتی می‌پرداخت کاری بیهوده کرده بود، و نوشتن رسالات در مورد تقوی و ارتباطش با شریعت توسط نوح، در زمان و شرایطی که شأن پیامبری او زیر سؤال بود، و شاید اساساً خواندن و نوشتن و کتاب‌خوانی رواج چندانی نداشته، بی‌معنا می‌نمود.

جبر یا اختیار

همه چیز شأن نزولی دارد، درست مثل آیات قرآن که نیز آیه است حتی خود انسان. پذیرش آیه بودن زمین و آسمان و نبات و حیوان آسان است، چرن هریک به اقتضاء و شأن وجودی خود عمل می‌کنند؛ راهی جز این ندارند؛ مجبورند! حرسا به حال مجبوریشان! اما انسان چه؟ اوست که در این میان غافله را باخته است!

چرا؟!

چون آیه بودنش، نشانه بودنش، و دلیل بودنش بر وجود یک حقیقت نامتناهی «اختیاری» است. هر پدیده‌ای در این عالم به تبع پیروی از سرشت خود آن حقیقت را تسبیح می‌کند (یسبح لله ما فی السموات و الارض).

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش

در این میان فقط انسان زیان می‌کند، مگر معدودی که «ایمان می‌آورند، عمل صالح از ایشان سر می‌زند، و به حقیقت و بردباری توصیه می‌کنند.» (قرآن، سوره عصر)

به نظر می‌رسد عنصر «اختیار» پیوسته بیش از آنکه یک مزیت باشد یک دام است؛ دمی که از همان آغاز انسان را در زحمت افکند. جد بزرگوارمان حضرت آدم، که «اولین انسان صاحب اختیار» بود، به واسطه همین عنصر خطرناک از بهشت رانده شد! به نظر می‌رسد که اغلب خسارات بنیادینی که به بشر وارد شده (یعنی خساراتی که دنیا و آخرت او را به مخاطره افکنده) محصول همین «اختیار» است.

بحث در مورد جبر و اختیار از قدیمی‌ترین و شیرین‌ترین مباحث حکمی است، که هنوز هم تازه و جذاب است. از عتقوان جوانی به این مباحث می‌اندیشیدم. نظرات فلاسفه را می‌خواندم. در مورد نظر امیرالمؤمنین نیز که گفت «لا جبراً و لا تقویض و لکن امر بین الرین» بسیار اندیشیدم. این توصیف به لحاظ فلسفی اغناکننده بود ولی مشکل من از حلی دیگری سرچشمه می‌گرفت. من راهکار می‌خواستم؛ راهکاری راهگشا که دلم را آرام کند. این را می‌فهمیدم که ما در بسیاری موارد مجبوریم: جنسیت، ملیت، نژاد، و حتی در اغلب موارد، بین مذهبمان که با آن متولد می‌شویم، مجبوری است. اما این نکته هیچ چیز را حل نمی‌کرد. گرفتاری بر سر «اختیار» است، نه «جبر»!

مفهوم ظاهری این دروازه دهه را به نفع «اختیار» سنگین می‌کند، چون واژه «جبر» تداعی فشار و تنگی می‌کند، و بر مصلحت «اختیار» مفهوم رهایی را به همراه دارد. ولی آن‌طور که من قضایا را می‌بینم، و در چهار دهه اندیشه و تجربه به آن رسیده‌ام، «مجبوری» را سلامت‌تر یافته‌ام تا «اختیاری»! وقتی به انبیاء می‌اندیشم، می‌بینم همگی در یک وجه مشترک بودند. آنها «الت» داشتند، یعنی «مأمور» بودند، «وظیفه» داشتند که کاری را که به ایشان «تکلیف» شده انجام دهند. به سخن دیگر همگی حلقه بندگی در گوش و طوق عبودیت بر گردن داشتند. احتمالاً در طی مسیر سؤال‌هایی برایشان پیش می‌آمد؛ شک می‌کردند، ولی اختیارشان دست خودشان نبود. عید بودند. همگی متفق‌القول بودند که:

حلقه‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست

بعدها عرفای بزرگ همین مسیر را پیش گرفتند. مکاتب عرفانی «مقام‌های تسلیم و رضا» را بالاترین منازل سیر و سلوک خواندند، با غور در این موارد بود که به چنین نتیجه‌ای رسیدم. از آن پس هرگاه سخن از جبر و اختیار پیش می‌آمد و نظر مرا می‌پرسیدند، در پاسخ می‌گفتم: «من از میان جبر و اختیار، جبر را اختیار می‌کنم.» منظورم این است که در

مواجهه با رخدادها می‌کوشم تا حد توان تسلیم باشم و کمتر «اختیار» خود را بر شرایط تحمیل کنم. و حکایت سفر هند و کتاب حاضر هم از یک «مجبوری مبارک» آغاز شد که شرح مختصرش را ذیلاً می‌آورم.

گرایش بی «خود» و آغاز دوران جدید

اولین گرایش‌اتم به شرق و حکمت شرقی و هنر شرقی در غرب آغاز شد؛ آنهم به طوری نامحسوس، و شاید حتی بتوان گفت «نامعقول»! دانشجوی رشته هنر بودم و برای تأمین کمبودهای هزینه تحصیل و زندگی کار می‌کردم. گرچه خانواده‌ام در حد وسیع حمایت مالی می‌نمودند ولی کفاف مخارج زیست و تحصیل را توأمان نمی‌داد. تحصیل در رشته هنر گران بود. بوم و رنگ و قلمو و سه‌پایه و ... کتب هنری هم از کتاب‌های دیگر گران‌تر بودند. اما عجب آنکه هرگاه برای خرید کتب درسی به کتابفروشی دانشگاه می‌رفتم مدهوش کتاب‌های اسرارآمیز شرقی می‌شدم: منظورم کتب مربوط به ادیان شرقی، اساطیر شرقی، و هنرهای رمزآلود شرقی است. تصاویر آن کتاب‌ها روزنه‌هایی بودند به عالمی نمادین و رازگونه. مباحث فلسفی و دنییشان هم جذابیت‌های خود را داشت. از خود بی‌خود می‌شدم و بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمدم را، که به دشواری کسب کرده بودم، خرج تهیه آن کتاب‌ها می‌کردم. هنوز هم نفهمیده‌ام که اینها همه نشانه‌هایی است که به آینده زندگی‌ام سمت و سو خواهد داد!

به ایران که بازگشتم چند سالی را به تدریس هنر در دانشگاه‌ها گذراندم، تا تب و تاب و عطش ادامه تحصیل دوباره به جانم افتاد. در آن دوران سوم دوره‌های دکتری هنر در ایران راه‌اندازی نشده بود (در واقع سال‌ها بعد خودم یکی از بنیان‌گذاران دوره دکتری در رشته پژوهش هنر شدم). طبیعتاً فکر بازگشت به آمریکا بود. شش هفت سالی را در آنجا گذرانده بودم و با آداب زیست و تحصیل آنجا آشناتر از دیگر کشورهای خارجی بودم. تا اینکه در یک ملاقات عجیب و غیر منتظره از من دعوت شد که به عنوان نماینده فرهنگی ایران به یکی از کشورهای خارجی اعزام شوم. کشورهایی که مدنظر داشتند هند و ایتالیا بود.

ایتالیا بسیار جذاب بود! سرزمین میکل‌آنژ و داوینچی، فضاهای زیبا و هوش‌زدای فلورانس، رم، واتیکان، سیستین چپل و ... قبله آمال هنرمندان! حسابی غلغلکم می‌داد. اما آن گرایش‌های مرموز درونی کار خودشان را کردند؛ سرانجام سرنوشت مرا به هند کشاند!

... رفته رفته همه آن کتاب‌ها، آن حیرت‌های دلپذیر سال‌های دور، معنی و جایگاهی پیدا کرد. تا آن زمان ناخواسته مجموعه نسبتاً خوبی را از منابع دینی، اساطیری و هنری هند جمع‌آوری کرده بودم! ظاهراً باید صبر می‌کردم تا «وقتش برسد» تا آن معارف در زندگیم نقش‌آفرینی کنند!

ده سال در هند

بله، به هند رفتم. و ده سال کم نظیر و پربرکت را در یکی از اسرارآمیزترین سرزمین‌های عالم سپری کردم.

درست نل اینکه همین دیروز بود؛ چهل سال پیش را می‌گویم. وقتی عزم کردم به هند بروم از طریق استاد دکتر مهدی برکشلی با هندشناس برجسته، جناب دکتر محمدحسین مشایخ مردنج، آشنا شدم (روحشان شاد و یادشان گرامی باد). نامش و آوازه‌اش را شنیدم بودم. و تا آن زمان از نزدیک ندیده بودم. مردی بود آرام و باوقار، عالم و باتقوا، با جثه‌ای کوچک و عشقی بزرگ و شوری زایدالوصف نسبت به هند. وقتی خدمت رسیدم و دانست که عازم هند هستم، لبخندی زد و چشمانش را بست. گویی می‌خواست خاطرات یازده سال امتش در شبه‌قاره را در همان چند لحظه مرور کند. آنگاه برایم از هند سخن آغاز کرد. از عشق ایرانیان به هند از قدیم‌الایام گفت و ابیاتی را که منعکس‌کننده این دلبستگی بود، برایم خواند. دست زیر هنوز با صدای استاد مشایخ فریدنی در ذهنم مانده است:

در ایران نیست جز هند آرزو بی‌روزگاران را
تمام روز باشد حسرت شب روزه‌داران را^۱

و یا این ابیات:

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم
کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را
ز شوق هند زان سان چشم حسرت بر قفا دارم
که رو هم گر به راه آم، نمی‌بینم مقابل را
به ایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان
به پای همراهان همچون جرس طی کرده منزل را^۲

۱. بیت از ملا محمد سعید مازندرانی

۲. ابیات از کلیم کاشانی

پیش از عزیمت به هند، کتب و نوشته‌های موجود دربارهٔ شبه‌قاره را مطالعه کردم. درک ارتباط عمیق کهن میان ایرانیان و هندیان بر ابهام نسبت به هند افزود. مگر هند دیار بت‌پرستان نیست؟! مگر هند سرزمین هفتاد و دو ملت و معبودان کثیر نیست؟! پس چگونه است که ایرانیان مسلمان تا این اندازه به هند دل بسته‌اند؟!

سفر به هند نیز در ابتدا نه تنها از این ابهام نکاست، بلکه آگاهی از جمعیت عظیم مسلمانان در این دیار، در ذهنم سؤالات نوینی را پروراند: چگونه مسلمان می‌تواند با بت‌پرست به هم‌زیستی برسد؟! آیا وحدت کفر و ایمان ممکن است؟! آیا اینها کافرند؟! و سؤالاتی از این قبیل...

در جریان سفرهای تحقیقاتی‌ام از مزار صوفیان بنام هند چون «خواجه معین‌الدین چشتی»، «خواجه نظام‌الدین اولیاء»، «خواجه قطب‌الدین بختیار کاکای» و دیگران به رأی‌العين دیدم که هندوها، سیک‌ها و چین‌ها با حضور دل به زیارت مقابر این مسلمانان می‌آیند!

این دیگر چه سرزمینی است؟! مگر این قوم نمی‌دانند که صوفیان هند مسلمان و موحد بوده‌اند، و مگر اعتقاد به توحید و کثرت معبودان در باورهای هندوییزم مغایر و متضاد نیست؟!

این ابهامات و تحیرات بر آنم داشت تا به صحبت زهاد و مرتاضان و علمای هندو بنشینم، تاریخ معنوی هند را مطالعه کنم و با شخصیت‌های بلندمرتبه‌ای چون کبیر، سای بابای اول، راماکرشنا، ویوکآند و حتی مهاتما گاندی که با سادگی زیست و مبانی معنوی اندیشه‌اش چهرهٔ هند را دگرگونه کرد، آشنا شوم. دانستم که در به این بزرگان عنوان هندو را با خود همراه دارند، ولی هیچ‌یک بت‌پرست نبوده‌اند. تحت‌بستر در موضوع، روشن ساخت که اعتقاد به وجود نیرویی واحد و لایزال، نیروی بی‌شکل و بی‌نام، در بسیاری از کتب مقدس ایشان چون اوپانیشادها جایگاهی بس رفیع دارد و در پس این کثرات و تنوعات، وحدت و یگانگی قرار گرفته است. دریافتم که آنچه پیروان «بین هندو» «خدا» می‌نامند (یا ما آن را خدا ترجمه می‌کنیم!) موجوداتی اساطیری هستند که به هیچ وجه معادل خداوند یکتا، واجب‌الوجود و قائم به ذات، که ما در فرهنگ اسلامی بدان اعتقاد داریم، نیستند. علما و متفکران هندو بر این عقیده‌اند که ابداع شخصیت‌های اسطوره‌ای و داستان‌های منسوب به ایشان، به منظور انتقال مفاهیم عمیقی است که درکشان به صورت انتزاعی دشوار است و از این رو ادبا و نویسندگان کهن، آنها را به شکل قصه نگاشته‌اند تا چراغ هدایتی باشند برای آیندگان، و آلا حقیقت و جان عالم، واحدی است بی‌شکل و بی‌نام!